

پاییز

باد آمد، باد آمد
از دریا ابر آمد
گل‌ها را با خود برد،
آن‌ها را پرپر کرد.
برگ افتاد از شاخه،
سبزی را زردی برد
پروانه رفت از باغ
گرما را سردی برد
گنجشکان بی‌آواز باقی می‌مانند
شاگردان آواز خوشبختی می‌خوانند

محمود کیانوش



سال تحصیلی 2018

سال تحصیلی جدید هم در این شلوغی و نامتعادل
نظم جهانی، از راه رسید و میلیون‌ها کودک و
نوجوان در گوشه و کنار این جهان ناامن را، راهی
مدارس ساخت.

باز شدن مدارس در سوئد و انتخابات اخیر این
کشور، از بحث‌های مهم این دوره‌اند. متأسفانه در
انتخابات نهم سپتامبر 2018 سوئد، حزب
نژادپرست و خارجی‌ستیز «دموکرات‌های سوئد» از
آرای بیش‌تری برخوردار گردید و به‌سومین حزب
بزرگ کشور تبدیل شد. این امر باعث ترس و
نگرانی نوجوانان پناهجو در پشت نیمکت‌های
مدارس شده است.

در این جهان ناامن که روزانه شاهد خشونت و آزار
کودکان و نوجوانان در اجتماعات کوچک خانواده،
فامیل‌ها تا اجتماعات بزرگ آموزشی، دولت‌ها و
شبکه‌های اجتماعی هستیم. این وضعیت، وظیفه ما
مسئولین و خانواده‌ها را صد چندان می‌کند تا
راهکارهایی در مورد معضل کودکان و نوجوانان
پیدا کنیم.

می‌دانیم که کودکان و نوجوانان ما سازندگان و
مسئولان فردای جامعه روشن ما خواهند بود!

معلم

سایت دانش‌آموز در آدرس زیر دیدن کنید:

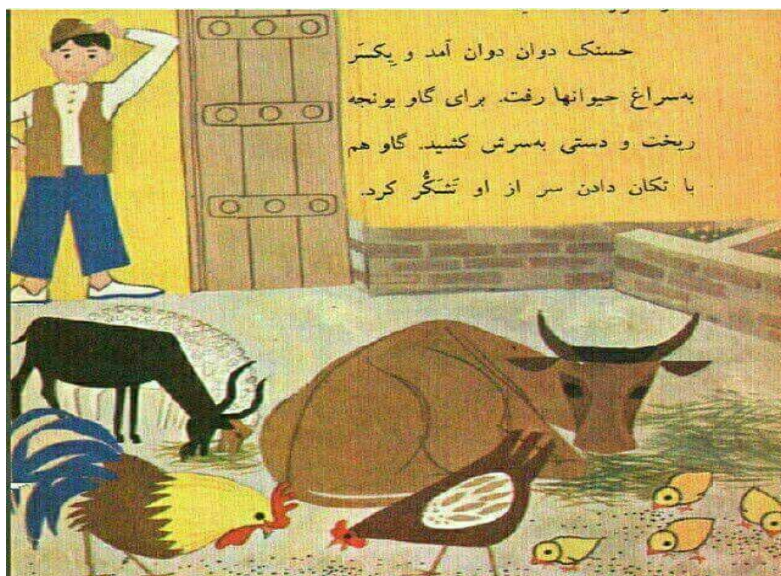
www.daneshamooz.se



آموزش حق پایه‌ای هر انسان است!

حسنک کجایی

گاو ما می‌کرد گوسفند بع بع می‌کرد سگ واق واق می‌کرد و همه با هم فریاد می‌زدند حسنک کجایی؟ شب شده بود اما حسنک به‌خانه نیامده بود. حسنک مدت‌های زیادی است که به‌خانه نمی‌آید. او به‌شهر رفته و در آن‌جا شلوار جین و تی‌شرت‌های تنگ به‌تن می‌کند. او هر روز صبح به‌جای غذا دادن به‌حیوانات جلوی آینه به‌موهای خود ژل می‌زند. موهای حسنک دیگر مثل پشم گوسفند نیست چون او به‌موهای خود گلت می‌زند دیروز که حسنک با کبری چت می‌کرد کبری گفت تصمیم بزرگی گرفته است. کبری تصمیم داشت حسنک را رها کند و دیگر با او چت نکند چون او با پطرس چت می‌کرد. پطرس همیشه پای کامپیوترش نشسته بود و چت می‌کرد پطرس دید که سد سوراخ شده اما انگشت او درد می‌کرد. چون زیاد چت کرده بود او نمی‌دانست که سد تا چند لحظه دیگر می‌شکند. پطرس در حال چت کردن غرق شد. برای مراسم دفن او کبری تصمیم گرفت با قطار به‌آن سرزمین برود. اما کوه روی ریل ریزش کرده بود. ریزعلی دید که کوه ریزش کرده اما حوصله نداشت. ریزعلی سردش بود و دلش نمی‌خواست لباسش را در آورد. ریزعلی چراغ قوه داشت اما حوصله درد سر نداشت. قطار به‌سنگ‌ها برخورد کرد و منفجر شد. کبری و مسافران قطار مردند.



اما ریزعلی بدون توجه به‌خانه رفت. خانه مثل همیشه سوت و کور بود. الان چند سالی است که کوکب خانم همسر ریزعلی مهمان ناخوانده ندارد. او حتی مهمان خوانده هم ندارد. او حوصله مهمان ندارد. او پول ندارد تا شکم مهمان‌ها را سیر کند. او در خانه تخم مرغ و پنیر دارد اما گوشت ندارد. او کلاس بالایی دارد. او فامیل‌های پولدار دارد. او آخرین بار که گوشت قرمز خرید چوپان دروغگو به‌او گوشت خر فروخت. اما او از چوپان دروغگو گله ندارد چون دنیای ما خیلی چوپان دروغگو دارد به‌همین دلیل است که دیگر در کتاب‌های دبستان آن داستان‌های قشنگ وجود ندارد. یادش بخیر داستان حسنک کجایی. تصمیم کبری میهمان ناخوانده کوکب خانم، دهقان فداکار و پطرس همیشه از روی این‌ها مشق و دیکته می‌نوشتیم. چون وقتی ما این‌ها می‌خواندیم باور می‌کردیم اما حالا چی تو و این دنیا از اون همه قصه فقط چوپان دروغگو باقی مونده، واسه همین که بچه‌های ما این‌ها رو نمی‌خوانند. خدا می‌دونه تا زمان بچه‌ها و نوه‌های ما دیگه قراره چه خبر بشه و حالا این‌ها شاید فقط قصه باشد برای ما، تا با گفتن این‌ها کوچک‌ترها را سرگرم کنیم نه این‌که درس زندگی به‌شون بدیم. فقط یه حرف یه قصه یه رویا یه تخیل فقط یه حرف ساده گذرا همین و بس. مروراید، 18 ساله

اهداف نشریه دانش آموز:

- * اشاعه فرهنگ مطالعه و پژوهش بین معلمان و دانش‌آموزان؛
- * تبادل اندیشه و نظریات علمی بین دانش‌آموزان؛
- * ایجاد بستری برای رشد و پویایی مسایل آموزشی و پرورشی؛
- * ارتقای سطح دانش، آگاهی و معلومات دانش‌آموزان؛
- * آموزش کتبی زبان مادری.

آدرس امیل تماس با نشریه:

daneshamooz2016@gmail.com

آموزش زبان مادری حق مسلم هر انسانی است!

21 فوریه، روز جهانی زبان مادری است. روز جهانی زبان مادری بیش از هر جای دیگری، متوجه کشورهایی است که دارای تنوع زبانی گسترده‌ای هستند تنوعی که به‌گفته جنوا اسپیرتمن، امری طبیعی، میراثی انسانی و سرمایه‌ای اجتماعی است. اما در کشورهایی همچون ایران، متأسفانه زبان‌های مادری همه مردم این کشور غیر از فارسی، یعنی زبان‌های ترکی آذری، کردی، عربی، بلوچی و غیره ممنوع است.

جنوا اسپیرتمن، زبان‌شناس و متخصص سیاست‌های زبانی در دوران پسااستعمار، در گفتگوی اختصاصی، ضمن شرح اهمیت آموزش و تحصیل به‌زبان مادری، از سیاست‌های زبانی که منجر به یک‌سان‌سازی زبانی می‌شوند، انتقاد می‌کند و می‌گوید: «اگر شما آموزش و ترویج یک زبان را قه‌غن و غیرقانونی کنید، در نهایت، آن زبان را حذف می‌کنید و با از بین بردن آن زبان، فرهنگ آن گروه زبانی را نیز نابود می‌کنید و در نهایت، خود آن مردم را حذف و از بین می‌برید. ممکن است که آن‌ها به‌صورت فیزیکی از بین نروند اما آن‌ها دیگر خودشان نیستند بلکه تبدیل به دیگری شده‌اند که به‌زبان و فرهنگ دیگری تعلق دارند. آن‌ها دیگر وجود خارجی ندارند.» این استاد دانشگاه می‌شکاک تاکید کرده است: «وضع قوانینی که سیاست‌گذاری‌های زبانی را اجباری می‌کند، گامی اساسی در جلوگیری از نابود کردن زبان‌ها است.» وی سیاست زبانی آفریقای جنوبی را مثال خوبی در این زمینه می‌داند، کشوری که در آن یازده زبان رسمی وضع شده است.

جنوا در جواب سنوال: «بسیاری از زبان‌شناسان بر آموزش زبان مادری و تحصیل به آن زبان تاکید می‌کنند، چرا؟»، چنین جواب داده است: «این مساله که کودکان به‌زبان مادری خود آموزش ببینند، مساله بسیار مهمی است، به‌این دلیل که، این زبان، تنها زبانی است که کودکان به‌بهترین نحو آن را متوجه می‌شوند. پیشینه تحقیقات در سراسر جهان این مساله را اثبات می‌کند که موثرترین راه برای آموزش مفاهیم و مهارت‌ها به‌کودکان، استفاده از زبان مادری آن‌ها است. این آموخته‌ها، در تمام عمر با او خواهند بود.»

به نظر جنوا: «آموزش زبان مادری کاملاً طبیعی و ضروری است و در ارتباطات انسانی، بسیار مهم و مفید است. البته در کنار آن، انسان‌ها به‌زبان مشترکی هم نیاز دارند تا بتوانند با یکدیگر ارتباط برقرار کنند. با این‌که تنوع زبانی کاملاً یک مساله طبیعی است اما ما انسان‌ها، به‌زبان مشترکی نیاز داریم تا با کسانی که خارج از حیطه زبان مادری‌مان هستند، ارتباط برقرار کنیم. اما عواطف و احساسات و اندیشه‌ها و ارزش‌ها و مفاهیم این‌چنینی، می‌توانند به‌بهترین شکل، توسط زبان مادری هر فرد منتقل شوند و در برخی موارد، زبان مادری تنها ابزار موجود برای انتقال مفاهیم ذکر شده است...»



زیبا هستم ای مردم



چارلز بودلر

زیبا هستم ای مردم

همچون رویایی به سختی سنگ

و سینه‌ام جاییست

که هرکس در نوبت خویش زخم می‌خورد

تا عشقی را در جان شاعر بدمد

گنگ و ابدی

مثل ذات

من بر مسند لاجوردی آسمان می‌نشینم

همچون افسانه‌ای که در ادراک نمی‌گنجد

من قلبی از برف را به سپیدی قوها پیوند

می‌زنم

بیزارم از تحرکی که خطوط را جابه‌جا

می‌کند

هرگز نمی‌گیرم و هرگز نمی‌خندم

شاعران در برابر منش‌های والا

که گویی از مفتخرترین یادبودها وام

گرفته‌ام

روزگارشان را به ریاضت تحصیل گذرانند

در عوض

من برای افسون کردن این عاشقان سربراه

در آینه‌های زلالی که همه چیز را زیباتر

نشان می‌دهند

چشمانم را دارم

چشمان درشتم را

با درخشش جاوید

در آن دوره، نوشتن و پرداختن درباره سکس، شیطان‌پرستی و مرگ تابو بود. خیلی از اشعار او ممنوع‌الچاپ بود و به همین دلیل او، محکوم به پرداخت جریمه شد ولی خوشبختانه کارش به زندان نکشید. اما او توانست شش شعر خود را در بلژیک به چاپ برساند. صد سال بعد، یعنی در سال 1949 در فرانسه، اشعار او از ممنوعیت انتشار درآمد.

او به بلژیک مهاجرت کرد که شاید بتواند با کار کردن پولی به دست بیاورد اما بر اثر استفاده از تریاک بیمارتر گشت. وی دو سال آخر عمر خود را به دلیل سکتة مغزی در بیمارستان گذراند.

بودلر این هنرمند بزرگ در 31 آگوست 1867 درگذشت و در پاریس به خاک سپرده شد. او فقط 46 سال عمر کرد. جمله معروف بودلر چنین بود: «همیشه شاعر باش حتی در نثر!»

ژان پل سارتر در مورد بودلر گفته است: «او شایسته زندگی بهتری بود.»

ویکتور هوگو نیز درباره چارلز می‌گوید: «با شعر بودلر هیجان تازه‌ای در نظم فرانسه راه یافته است.»

ساندرا، 19 ساله

ای مرگ! ای ناخدای پیر

ای مرگ!

ای ناخدای پیر!

اینک گاه رفتن!

بیا تا لنگرها بر کشیم!

این سرزمین بر نمی‌انگیزد جز ملال

آه مرگ

بگذار بادبان برافروزم!

گرچه چون مرکب سیاه است این دریا و

آسمان

لیک هزار توی قلب هامان

- که تو آشنایی با هر خم و هر پیچ‌اش -

لبریز است ز پرتوهای درخشان.

جاری کن شوکران تلخات را

تا مگر جانی تازه دمد ما را

این آتش

سبعانه می‌گذازد مغزهامان

و ما سخت آرزومندیم سقوط را؛

- بهشت یا دوزخ، چه تفاوت دارد؟ -

سقوط به ژرفای ناشناخته‌ها

تا مگر باز یابیم

یک چیز تازه دیگر!

چارلز بودلر

علاقه شخصی من به ادبیات رمانتیسم و جنبش منحنی ادبی باعث شد که تصمیم به نوشتن در مورد چارلز بودلر منحنی بزرگ بگیرم. چارلز بودلر، شاعر فرانسوی که در تاریخ نهم آوریل 1821 در پاریس متولد شد. وی یکی از شاعران مهم عصر مدرن فرانسه است. بودلر به عنوان پدر سمبولیسم و اولین نظریه پرداز پایه مدرن شناخته شد.

وی تحت تاثیر پدر به هنر، علاقه‌مند شد. زیرا بهترین دوستان پدرش هنرمند بودند. او در کودکی همیشه همراه با پدرش به تماشای موزه می‌رفت. او پدر را در کودکی، یعنی شش سالگی از دست داد. در دوران مدرسه، یا پانسیون‌های شبانه‌روزی آن دوره با هم کلاسی‌ها و هم‌اتاقی‌هایش سازگار نبود تا آن که در آوریل 1839 از مدرسه اخراج شد. وی در 21 سالگی توانست ارث‌اش را صاحب شود.

بودلر در رشته حقوق تحصیل کرد. او تحصیلات خود را ناتمام گذاشت. او به ادبیات و نقد شعر روی آورد. چارلز بودلر از مطرح‌ترین ادیبان مکتب سمبولیسم است.

بودلر با بی‌پروایی ثروت و یا میراث‌اش را خرج می‌کرد و او با بدبخت‌ترین و تحت فشارترین قشر جامعه چون تن‌فروشان و دزدان رابطه داشت. در محافل به نام «دندی» شناخته شده بود. بودلر، تقریباً همیشه بدهکار بود. او با هنرمندان بزرگ آن زمان چون هوگو، بالزاک و فلوپرت دوستی نزدیکی داشت. بودلر از نظر بنیه ضعیف بود. تقریباً همیشه مریض بود. علاقه فراوانی به مواد مخدر و مشروب فراوان داشت. تقریباً تمامی زندگی خود را در فقر گذراند.

عموماً شعرهای بودلر مورد نظر مردم آن زمان نبود و به‌طور کلی مردم خاصی شعر او را تحسین می‌کردند.

بودلر اشعاری در مورد سکس، مرگ، زنان همجنس‌گرا، شوریدگی، فساد دولتی، بدهکاری، الکل، تریاک، شیطان‌پرستی و عشق خارج از عرف جامعه سروده است. وی انسانی بسیار حساس و گوشه‌گیر و مغرور بود و پوسته از تنهایی رنج می‌برد.

وی اغلب به خودکشی فکر می‌کرد و جهان را غم‌انگیز می‌دید. بودلر، همواره به دنبال آرمان‌شهری بود. او اولین کسی بود که واژه «مدرنیته» را در مقالات خود به کار برد. وی همیشه مورد بحث منتقدان و صاحب نظران بوده است.

مومو (Momo) چالش جدیدی

که نوجوانان را ترغیب به انجام کارهای

خطرناکی می کند!

(هشدار)

اخیرا بازی یا چالشی جدید در محیط واتس آپ در حال همه گیر شدن است که با نام مومو - Momo معروف شده است. این بازی در امریکای جنوبی، اروپا و بخش هایی از آسیا مورد توجه نوجوانان قرار گرفته است که بر بستر پیام رسان واتس آپ به فعالیت می پردازد.



تصویری که به عنوان پروفایل کاربری مومو در واتس آپ نمایش داده می شود.

داستان خطرناک Momo از فیس بوک آغاز گردید. پس از معرفی و مشهور شدن این فیگور، در یک گروه فیس بوک، کاربران برای ایجاد ارتباط با یک شماره ناشناس به ماجرا کشیده شدند. برخی از آن ها چنین گفته اند که اگر پیامی را برای مومو ارسال کنند، مومو پاسخ آن ها را با تصاویری وحشتناک، خشونت آمیز و حتی تهدید می دهد.

به نظر می رسد بازی مومو تنها با یک پیام آغاز خواهد شد و فرستنده پیام نمی تواند پایانی برای آن در نظر بگیرد. این مسئله با ارسال پیام به مومو آغاز می شود و پس از آن پیام های تهدیدآمیز، خشونت بار و وحشتناک به کاربر ارسال می گردد. این بازی ابتدا از آرژانتین آغاز و سپس تا ایالات متحده، آلمان، فرانسه و دیگر کشورها گسترش یافت و تاکنون به خودکشی یک دختر نوجوان 12 ساله منجر شده است.

پس از انتشار این بازی در فیس بوک، حال مومو در واتس آپ انتشار یافت و از طریق این پیام رسان قربانی می گیرد. برخی از کارشناسان حوزه نرم افزاری، این ماجرا را حقه ای برای سرقت اطلاعات کاربران عنوان کرده اند و برخی دیگر نیز آن را یک چالش بیمارگونه، همچون نهنگ آبی، نامیده اند.

کشورهای زیادی در خصوص این چالش به خانواده ها و نوجوانان هشدار داده اند. پلیس اسپانیا، بی بی سی نیوز در برزیل، پلیس آرژانتین و سایر مقامات کشورهایی که به نوعی درگیر این بازی شده اند، هشدارهایی را در خصوص عدم گرایش به این نوع بازی ها داده اند که باید آن ها را مورد توجه قرار داد. سنوایی که ممکن است برای برخی از کاربران پیش آمده باشد این است که ایجاد ارتباط با یک شماره ناشناس و احیانا دریافت چند تصویر و پیام، که به آن ها می توان اهمیتی نداد، چه خطراتی می تواند داشته باشد؟ روزنامه مترو سوئد هم در این مورد مکرر هشدار داده است.

گزارش از ساناز محمودی، 19 ساله

من در ده سال آینده

اگر من حق رای داشتم!

سعی می کردم بیش تر فعال باشم تا آگاهانه با نظریات سیاسی خود در آینده جامعه تاثیرگذار باشم. مثلا در تظاهرات بر علیه گروه های نژادپرست و افراطی مثل AFS-NFR شرکت کنم. برای حزب مورد علاقه ام فعالیت بکنم و در اولین فرصت، رای خود را به حزب بدهم. من همچنین علاقه مند هستم در حزب خود به عنوان کاندید انتخاباتی شرکت کنم تا اگر انتخاب شدم وارد پارلمان شوم. من خیلی دوست دارم که نتیجه انتخابات را حتما و تماما دنبال کنم. با امید این که حزبم برنده انتخابات شود. پس آرزو دارم زودتر به سن قانونی برسم تا بتوانم از حق رای خود به نفع جامعه استفاده کنم. منتظر آن روز هستم.

حنیف، 14 ساله

من در ده سال آینده

از خواب بیدار می شوم به یاد می آورم که امروز هجده ماهه است. صبحانه برای فرزندم و همسرم آماده می کنم. بعد از صبحانه ماشین خود را روشن می کنم و به طرف کلینیک پزشکی ام می روم. امروز بیماران زیادی دارم و یکی از بیمارانی هم کلاسی دوران دبیرستانم است که دیدنش کلی خاطره ها آن زمان را در من زنده می کند. وقتی کارم تمام می شود همسرم با بچه ها به دنبالم می آیند که با هم به منزل مادرم برویم. چون تولدش است. برای مادرم دسته گلی زیبا داریم. همه شب با مادرم و پدرم و خانواده من دور هم هستیم. غذای دلخواه مادرم قرمه سبزی را با هم می خوریم.

امتیسی جلالی، 17 ساله

من در ده سال آینده

دقیق ده سال دیگر، من در چنین روزی همزمان با این که ارسال شش ساله ام را از مهد کودک به خانه می برم، به دخترکی که امروز دندانانش را پر کردم هم فکر می کنم. دخترک ده ساله ای که چشمان آبی زیبایی داشت و وقتی از او پرسیدم که آیا از این که دندانانش را پر می کنم می ترسد؟ او جواب منفی داد. به گمانم اسمش رونیا بود.

در میان راه از پسر می پرسیم که در طی روز چه کرده است و آیا روزش خوب بود. یاد می آید که باید برای ماهی های داخل آکواریوم غذا بخرم. پس با هم به فروشگاه می رویم. طبق عادت همیشگی که هر وقت به فروشگاه می رویم دسته گل رزی می خرم. امروز دلم می خواهد رزه هایم زرد باشد. ارسالن کوچولوی من از آنجایی که به پدرش قول داده است در فروشگاه برای خریدن شکلات و آب نبات اصرار نکند بدون هیچ حرفی مرا همراهی می کند.

فاطمه کریمی، 17 ساله

ده سال آینده قطعا دنیای من، یک دنیای متفاوت خواهد شد یا خیلی بهتر از الان یا خیلی بدتر. هر روز که از در خانه به مدرسه می روم به چهره مردم می نگرم. بعضی ها عصبانی، بعضی ها ناراحت، بعضی ها مضطرب اند. ولی بعد به چهره خودم فکر می کنم متوجه می شوم که من هیچ کدام از این حالت ها را ندارم. اما این دلیلی بر بی احساسی من نیست. من شادی را به لحظه خود درمی یابم، از ناراحتی ها گریزانم و اگر مشکلات، حتی عظیم هم باشد حل می کنم. زیرا از تلمبار شدن مشکلات وحشت دارم. در این دنیای پر از مشکل و ناراحتی، نگاه کردن به آینده ممکن است باعث ناراحتی ما شود و روحیه مثبت زندگی کردن را از ما بگیرد. اما اگر ما کارهای روزانه مان را درست انجام دهیم می توانیم تصویری مثبت از آینده مان داشته باشیم. و به این طریق می توانیم مطمئن باشیم که در آینده موفقیم.

علیرضا عباسی، 18 ساله

عجیب ترین معلم دنیا بود،

امتحاناش عجیب تر...

امتحاناتی که هر هفته می گرفت و هر کسی باید برگه خودش را تصحیح می کرد... آن هم نه در کلاس، در خانه... دور از چشم همه

اولین باری که برگه امتحان خودم را تصحیح کردم سه غلط داشتم...

نمی دانم ترس بود یا عذاب وجدان، هر چه بود نگذاشت اشتباهاتم را نادیده بگیرم و به خودم بیست بدهم...

فردای آن روز در کلاس وقتی همه بچه ها برگه هایشان را تحویل دادند فهمیدم همه بیست شده اند به جز من... به جز من که از خودم غلط گرفته بودم... من نمی خواستم اشتباهاتم را نادیده بگیرم و خودم را فریب بدهم... بعد از هر امتحان آن قدر تمرین می کردم تا در امتحان بعدی نمره بهتری بگیرم...

مدت ها گذشت و نوبت امتحان اصلی رسید، امتحان که تمام شد، معلم برگه ها را جمع کرد و برخلاف همیشه در کیفش گذاشت... چهره هم کلاسی هایم دیدنی بود... آن ها فکر می کردند این امتحان را هم مثل همه امتحانات دیگر خودشان تصحیح می کنند... اما این بار فرق داشت... این بار قرار بود حقیقت مشخص شود...

فردای آن روز وقتی معلم نمره ها را خواند فقط من بیست شدم... چون برخلاف دیگران از خودم غلط می گرفتم؛ از اشتباهاتم چشم پوشی نمی کردم و خودم را فریب نمی دادم... زندگی پر از امتحان است... خیلی از ما انسان ها آن قدر اشتباهاتمان را نادیده می گیریم تا خودمان را فریب بدهیم... تا خودمان را بالاتر از چیزی که هستیم نشان دهیم... اما یک روز برگه امتحانمان دست معلم می افتد... آن روز چهره مان دیدنی ست... آن روز حقیقت مشخص می شود و نمره واقعی را می گیریم...

خاطره مادرم به قلم دانش آموز مروارید، 19 ساله

یونیسف: نیمی از کودکان

افغانستان به مدرسه نمی‌روند

صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد اعلام کرد که نیمی از کودکان افغانستان به علت ناامنی، فقر و عوامل دیگر به مدرسه نمی‌روند.



به گزارش خبرگزاری آسوشیتد پرس، صندوق حمایت از کودکان سازمان ملل متحد (یونیسف) و وزارت آموزش و پرورش افغانستان طی گزارش مشترکی اعلام کردند که 7/3 میلیون از کودکان افغانستان به علت ناامنی، فقر و عوامل دیگر به مدرسه نمی‌روند.

بر اساس این گزارش، 60 درصد این شمار را دختران تشکیل می‌دهند.

میزان کودکان محروم از تحصیل در افغانستان از سال 2011، پس از اشغال این کشور توسط آمریکا به این سو به شدت افزایش یافته است.

خاتم عادل خضر، نماینده یونیسف در افغانستان در این گزارش می‌گوید: زمانی که کودکان از رفتن به مدرسه باز می‌مانند، به تهدیدات بیش‌تر مانند سوءاستفاده، بهره‌برداری و انجام کارهای سخت مواجه می‌شوند.

انتخاب سارا مردانی، 18 ساله



عاشق حمید بودم!

بیزاری و نفرت از جنگ!

دوست دیرینه‌اش در وسط میدان جنگ افتاده، می‌توانست بیزاری و نفرتی که از جنگ تمام وجودش را فرا گرفته، حس کند. سنگر آن‌ها توسط نیروهای بی‌وقفه دشمن محاصره شده بود.

سرباز به فرمانده گفت که آیا امکان دارد بتواند برود و خودش را به منطقه مابین سنگرهای دشمن برساند و دوستش را که آن‌جا افتاده است بیاورد؟ فرمانده جواب داد: می‌توانی بروی اما من فکر نمی‌کنم که ارزشش را داشته باشد، دوست تو احتمالاً مرده و تو فقط زندگی خودت را به خطر می‌اندازی.

حرف‌های فرمانده را شنید، اما سرباز تصمیم گرفت برود به طرز معجزه‌آسایی خودش را به دوستش رساند. او را روی شانه‌های خود گذاشت و به سنگر خودشان برگرداند. ترکش‌هایی هم به چند جای بدنش اصابت کرد. وقتی که دو مرد با هم بر روی زمین سنگر افتادند، فرمانده سرباز زخمی را نگاه کرد و گفت: من گفته بودم ارزشش را ندارد، دوست تو مرده و روح و جسم تو مجروح و زخمی است.

سرباز گفت: ولی ارزشش را داشت. فرمانده پرسید منظور چیست؟ او که مرده سرباز پاسخ داد: بله قربان! اما این کار ارزشش را داشت. زیرا وقتی من به او رسیدم او هنوز زنده بود و به من گفت: می‌دانستم که می‌آیی...

می‌دانی؟! همیشه نتیجه مهم نیست. کاری که تو از سر عشق و وظیفه انجام می‌دهی مهم است. مهم آن کسی است یا آن چیزی است که تو باید به خاطرش کاری انجام دهی. پیروزی یعنی همین.

انتخاب امید کریمی، 18 ساله



www.parsstock.ir - 194026731

دختر دایی‌ام بود از من چند سالی بزرگ‌تر بود. عاشق حمید شده بود. انگار اولین بار او را در دسته سینه‌زنی دیده بود. سینه نمی‌زد. این حمید آقا طبل می‌زد. در آن روز بارانی، وقتی حمید طبل می‌زد عاشقش شده بود. دختر دایی می‌گفت باران آدم را عاشق می‌کند. ولی باز هم نمی‌دانست باران عاشقش کرده بود یا چشم‌های حمید. آخر می‌گفت چشم‌های حمید حرف می‌زنند. من با تعجب به او نگاه می‌کردم و می‌گفتم این زبان است که حرف می‌زند. ولی او اصرار داشت چشم‌ها هم حرف می‌زنند. رازش را فقط به من گفته بود. کاش نگفته بود. حمید سربازی رفته بود. از روی نداری قبول کرده بود که به جنگ برود. در یک روز بارانی سوار هواپیما شد و به همراه دیگر سربازان عازم سوریه گردید. رفت و دیگر نیامد. جنازه‌اش هم پیدا نشد. این راز مثل یک قصه غمگین ماند گوشه دلم. هر بار که دختر دایی را می‌بینم چهره ماتم‌زده‌اش با دو چشم گریان، به هر جنگ و روزهای بارانی لغت می‌فرستم.

سارا مردانی، 18 ساله

کودکان بازمانده از تحصیل

حدود ۴ میلیون کودک و نوجوان ساکن ایران به مدرسه نمی‌روند. وضعیت این گروه بزرگ بازمانده از تحصیل که در میان آن‌ها کودکان کار، بچه‌های مهاجر افغان، دخترانی که در سنین کم ازدواج کرده‌اند و دیگر دختران و پسران محروم از تحصیل به چشم می‌خورد، یکی از آسیب‌های بزرگ جامعه امروز ایران است.

در کشوری با پیشینه ۱۸۰ ساله آموزش جدید و ۱۰۰ سال پس از تصویب قانون تعلیمات عمومی و اجباری و نیز درآمد نفتی کلان هنوز 25 درصد افراد در سن تحصیل یا هیچ‌گاه به مدرسه نمی‌روند یا پیش از 18 سالگی و بدون کسب مهارت‌های لازم برای ورود به بازار کار دنیای درس و مدرسه را رها می‌کنند.

در زمان تصویب قانون تعلیمات اجباری در 1290 سخن از آموزش ابتدایی اجباری بود. اکنون پس از یک قرن کشور ما هنوز نتوانسته است به این هدف اولیه آموزشی خود یعنی آموزش حداقلی همگانی 8 ساله (پایان دوره اول متوسطه) دست یابد. هر چند حتی این هدف دست‌نیافتده هم در شرایط کنونی پاسخ‌گوی نیازهای اقتصاد و بازار کار در دنیای امروز نیست.

طبق آمار، طی 15 سال گذشته مجموع دانش‌آموزان دوره‌های گوناگون تحصیلی از 19 میلیون در سال 1378، به کمتر از 13 میلیون در سال جاری رسیده است.

هزینه‌های آموزشی به طور متوسط 6 تا 7 درصد تولید ناخالص ملی کشورهای توسعه‌یافته را تشکیل می‌دهد، در حالی‌که در ایران این شاخص از 5/3 درصد کمتر است.

اکنون ایران، پس از یک قرن هنوز نتوانسته است به این هدف اولیه آموزشی خود برسد!

انتخاب سارا مردانی، 18 ساله

Charles Baudelaire

Mina personliga favoritpoeter inom litteraturen är romantiken och den dekadenta rörelsen. Därför valde jag att skriva om Baudelaire för han var en stor dekadent.

Charles Baudelairs var en fransk poet som föddes den 9 april 1821. Han är en av de viktigaste franska poeterna för fransmännen.

Han fick sina litterära influenser från de tidigare romantikerna under 1800-talet och Baudelaire har ansetts som fadern av symboliken och prosan.

Bland hans mest kända texter och diktsamlingar finns "Les Fleurs du mal" (1875)

"Les Paradis Artificiels" (1860) och "Le Spleen de Paris /petits Pomes en Prosa" (1869).

Baudelaire föddes i Paris. Baudelaire far dog när han var en ung pojke (vid 7 års ålder).

Han studerade vid Lycée Louis-le-Grands universitet där han läste juridik.

När han vid 18 års ålder tog examen i juridik var han inte alls sugen på att studera vidare till advokat. Han ville heller uppnå en karriär inom litteratur.

Han började skriva på sina första dikter till samlingen "Les Fleurs du Mal" när han 21 år gammal.

Baudelaire var som person väldigt klipskt men samtidigt lite lat av sig. Folk tyckte han hade dåliga vanor som umgicks med ut-satta folk som prostituerade.

Bland sina kretsen blev han känd som "en dandy".

Han tyckte om att spendera pengar och stod ofta i skuld till andra människor. Han umgicks med andra stora artister så som Hugo, Flaubert och Balzac.

Baudelaire var väldigt svag och led ofta av sjukdom.

Baudelaire levde trots sin framgång i fattigdom och sjukdom. Han var ständigt sjuk på grund av sitt långtidsintag av Laudanum (som är drickbar opium i stort sett - det är opium blandat med alkohol som är väldigt bitter och beroende framkallande).

Hans dikter tilltalade endast en liten skara människor på den tiden men så uppmärksammades hans ämnen som han valde att skriva om.

Han skrev om sex, döden, lesbiska kvinnor, melankoli, stadens korruption, skuld, alkohol, opium, satanism, nekrofil, och morbid kärlek.

Han använde sig av symbolik och beskrev saker och ting väldigt tydligt genom att använda dofter och bilder.

På den tiden ansågs ämnen som sex, satanism och döden skandalöst och tabu.!

Han blev tvungen att betala böter men slapp fängelse.

Sex av hans dikter blev bannlysta men trycktes senare i Belgien, 1866.



Hundra år senare (ca 1949) blev dessa sex dikter återinförda och inte längre "bannlysa" i Frankrike.

Han flyttade till Belgien med hoppet att tjäna pengar på sitt arbete men förutsatte istället att röka opium. Han fick en stroke år 1866 och spenderade sina två sista år på sjukhuset.

Han avled den 31 augusti 1867 i Paris och begravdes i sin hemstad Paris.

Han blev 46 år gammal.

"Var alltid en poet, även i prosa" är ett känt citat av Charles Baudelaire och representerar väldigt väl i ett nötskal.

Sandra, 19 år

Albatrossen. En dikt av Charles Baudelaire, till alla poeter!

Ur Ondskans Blommor (1857) (Les fleurs du mal), av Charles Baudelaire:

Albatrossen

Ibland, för nöjes skull, matros-
ser plåga fånga
en albatross, som följt med
skeppet på dess färd
fram över salta djup. Så samla
de sig många
kring denna vilsna gäst ifrån
en högre värld.

Knappt ställd på däck, ser
man fågeln tölpigt skrida
med skamsen hållning fram.
Förr var den molnets vän.
Som tunga åror drar den, en
på varje sida,
de vita vingarna, som släpa
efter den.

Den stolta flygarn går och
vacklar som en skugga.
Förr djärv och kungligt skön,
nu klumpig, ful och tung.
En sjöman sträcker fräckt mot
den sin sura snugga,
en annan haltar fram och här-
mar rymdens kung.

En skald är fågeln lik, som
trotsar alla faror,
som svingar sig mot storm,
som pilen ej kan nå;
men, kommen ned på jord
bland människors skaror,
hans vingar tynga så, att han
ej ens kan gå.



Om jag hade rösträtt

Om jag hade rösträtt skulle jag välja mellan att rösta blankt eller på liberalerna. Enda anledningen till att jag skulle rösta blankt är att jag anser att ingen av partierna är bra nog och inte fullföljer de löften de har lovat. Partierna är enligt mig är väldigt inåtriktade och väldigt lika varandra.

Om jag fick skapa mitt eget parti skulle jag vilja ha ett parti som på något sett är en blandning mellan Liberalerna och moderaterna som satsar på saker som polisen, jämlikhet och sjukvård. Jag skulle därför ha svårt att bestämma vad jag skulle vilja rösta på, men för tillfället skulle jag förmodligen rösta blankt.

Dania akhavan, 14 år



Valet 2018 om jag var 18

Om jag hade rösträtt så skulle jag rösta på socialdemokraterna. Jag skulle rösta på den eftersom de har uppfyllt de flesta löften de har lovat, medans de andra partierna har lovat en massa saker men uppfyllt bara två av de femtio andra. Jag tycker att socialdemokraterna också har en bra balans i sina frågor och argument, de har samma nivå kring alla frågor som till exempel flyktingspolitiken, ekonomin, sjukvården osv.

De är inte heller rasistiska som vissa partier och är inte bara inriktade på en och samma sak, som till exempel liberalerna. De är för inriktade i skolan så de glömmer bort allt annat som är viktigt i vårt samhälle.

Det är därför jag tycker att socialdemokraterna är ett bra och utspritt parti i alla argument och och samhällsfrågor som angår Sverige.

Av: Dorna Montazer, 15 år

Vad skulle jag som 13-åring röstat på?

Stefan Löfven har enligt mig inte varit den "bästa" statsministern. Jag har knappt hört honom prata och han har varit lite otydlig. Centerpartiet skulle få min röst eftersom att jag tror Annie Lööf skulle vara en bra statsminister. Hon vet vad som är bra för Sverige och det skulle vara lite intressant att se en kvinnlig statsminister styra landet Sverige. Hon står för jämställdhet men vill även förbättra miljön.

Laura Karimizadeh, 14 år



Så ska fler unga lockas till politiken

Arkivbild: Så ska fler unga lockas till politiken Foto: TT

Hur blir unga intresserade av politik?

Det finns ett politiskt intresse i familjen

En samhällsfråga som engagerar eller ett engagemang för ideologiska frågor

Ett politiskt ungdomsförbunds verksamhet är intressant

Varför hoppar unga förtroendevalda av sina uppdrag?

Känner sig inte sedd

Inte tillräckligt intressanta möten och känner sig inte delaktiga

Ekonomiska eller familjeskäl

Hur får man unga förtroendevalda att stanna i sina uppdrag?

Låta unga behålla sitt uppdrag i sin hemkommun även om de studerar på annan ort

Ge unga förtroendevalda uppdrag som de känner engagemang för

Lyft fram unga inom partiet och låt de synas

Inför inläsningsarvode för de unga
Hur kan man förenkla det dagliga förtroendearbetet för unga?
Förklara syftet med de politiska mötena och anpassa tiderna så de passar alla

Arvode även för studenter
Hur blir det lättare för unga att engagera sig politiskt?

Politiken ska knytas till sakfrågor som intresserar unga i kommunen
Fler möjligheter för unga att starta lokala politiska föreningar
Skapa nätverk för de med gemensamt intresse av något politikområde
Möt unga där unga finns
Vad ska man tänka på för att få unga engagerade i politiken?

Tänk på att olika delar av landet har olika förutsättningar
Skapa nätverk där unga kan diskutera med andra engagerade unga, oavsett parti

Informera unga om att det är okej att vara med en kort period som förtroendevald
Inspireras av andra länder

Mediernas betydelse i en valrörelse

Someya: hej idag ska jag träffa Ester polek som forskar om medier och journalistik i Stockholm universitet. Jag ska fråga henne om mediers betydelse i en valrörelse.

Fråga: Varför är medierna viktiga i en valrörelse?

Svar: Jo dom är viktiga därför att det är så som du och jag möter politiker och politiska partier. Idag så fungerar medierna som den där stora arenan eller torget kanske där vi får veta någonting om politik. Det finns fortfarande levande politiker ute på våra torg och du kanske kan träffa en och annan. Men det är inte så ofta utan vi får faktiskt vår bild och förståelse vad politiken är för nåt genom medierna.

Fråga: Vilka medier har betydelse?

Svar: Jag tänker så här, att vid beskiljan på två huvudgrupper av medier, nyhetsmedier och sociala medier. Nyhetsmedierna de är fortfarande än idag den absolut viktigaste kanalen för politiker och för partier men också för oss medborgare eller de flesta av oss iallafall. För att det är där de stora t.e.x valdebatterna pågår. Det är liksom arenan för politikerna och partierna. Man får tänka på att nyhetsmedierna också är en aktör. För när det är t.e.x debatter i tv så är det ju en redaktion och journalister som bestämmer hur den debatten ska se ut, vad för format, hur lång tid politiker ska ha, vilka frågor som man ska ta upp. Och det gör ju nyhetsmedierna också i annat än i debatten, vilka frågor står på agendan, vad är det vi ska diskutera inför det här valet. Det är ju medier som fattar dom här besluten och på det sättet så är de viktiga aktörer.

Fråga: och de sociala medierna då?

Svar: jamen dem betyder ju såklart väldigt mycket då. Det finns väl inget parti som inte har Facebook sidor, twitter, en youtube kanal, kanske Instagram, enskilda politiker också. Och det är ett sätt för politikerna att ta tillbaka den makten som journalister haft. Iallafall en liten del av makten och att själva producera det de vill ska nå oss genom sociala medier.

Fråga: men får vi den informationen som vi behöver?

Svar: alltså den ideala rollen för nyhets medierna de är att den ska ge oss just precis den information som vi behöver för att kunna göra fria och självständiga val. Men forskare har visat att under valrörelse så är inte all journalistik sakinriktad. Och med det menar jag att det handlar t.e.x inte skolfrågorna, hur/vad vill partierna med det och vad har de för grund för det. Utan det handlar om tävlingen, vilka partier ligger bäst till, vilka är på väg att åka ut osv.

Fråga: hur kan vi skilja på fakta och åsikter?

Svar: Det är svårt i vår tid. Det är jätte svårt att skilja



skilja på vad som är rykten, halvsanningar, lögnar, dess information och kanske möjligen kor-

rekt och riktiga nyheter, och det beror på att det finns globala nätverk och det finns sökmotorer som sprider t.e.x dess information väldigt fort och att det finns. Det är också så att det finns inget redaktörs ansvar i mycket av det som sprids som inte är nyhets journalistik. För nyhets journalistiken där finns det en redaktion och där har någon ett publicerings ansvar och det betyder att någon kan ställas till ansvar för om saker och ting är felaktiga eller falska, man måste rätta till det. Det finns en massa principer också som styr en redaktion. Det är principer om att göra nyhets värderingar, värdera vad man ska betona och ta fram och det finns ett etiskt ansvar också som alla nyhets redaktioner har förbundit sig att leva upp till och som man försöker leva upp till. I sociala medier så finns ju inte dem här sakerna.

Fråga: hur kan vi skilja på riktiga och falska nyheter?

Svar: ja, det är inte helt lätt, det där med falska nyheter (fake News), det blev ett fenomen eller kan man säga ett begrepp under hösten 2016 när det var presidentval i USA och dels så blev det betäckningen på fabricerade nyheter, falska saker som spreds i globala nätverk just. Men det kom också användas på helt annat sätt för det fanns ju politiker som använde det för att avfärda nyheter som de inte tyckte om.

Fråga: hur påverkar nyheter detta valet (sanna och falska)?

Svar: ja, det tror jag. Vi kommer att märka av alla de här fenomenen som jag har pratat om. Nät-troll till exempel, hotfulla och hatiska debatt diskussioner, anfall osv i sociala medier som piskar upp en spänning som absolut inte inbjuder till dialog. Men man får inte glömma att det också finns bra diskussioner, konstruktiva debatter i sociala medier.

Somaye säger: nästa gång jag följer valrörelse i media så kommer jag tänka på vad Ester har sagt. Jag hoppas du också kommer göra det.

Somaye är en elev som medverkar med tidningen student.

Skriven av: Dania och Laura.